

● به مناسبت انتشار کتاب «جای پای زروان»، خدای
بخت و تقدیر، هوشنگ دولت‌آبادی، نشر نی.

۳۲۵

زروان (ZARVÁN یا ZERVÁN) در زبان فارسی باستان به معنای زمان بوده است و زروانیزم کلمه‌ای است که فرنگی‌ها برای آیین «زمان خدایی» به کار برده‌اند. اندیشمندان از زمانهای بسیار دور در برابر ادیان یکتاپرستی دچار سرگردانی بوده و پیرامون اراده و حکمت آفریدگار گیتی که ابلیس را خلق کرده و آنگاه بشر را در میان گزینش نیکی و پلیدی اختیار داد و سرانجام روز جزا و بهشت و دوزخ را تعیین کرد تعمق بسیار کرده و دچار سرگشتگی شده‌اند.

در آیین زردشتی که پس از دودمان ساسانیان مذهب رسمی ایرانیان شد معمّای ناگشودنی دیگری پیش آمد. برای کسانی که نه از روی احساس بلکه با عقل و منطق می‌اندیشند این پرسش مطرح شد که اگر اهریمن بد نهاد را، اهورا مزدا، که آفریننده جهان هستی و نیکی‌هاست، نیافریده پس چه نیرو یا عامل دیگری او را در برابر اهورا مزدا کاشته است! به دنبال این پرسش گمان دیگری در ذهن ریشه می‌دواند که آیا نیروی سوّمی بجز اهورا مزدا و اهریمن هست که این دو را از نیستی پدید آورده باشد!

پاسخ این پرسش را در آن یافتند که چون اهورا مزدا و اهریمن دو نیروی برابرند، ناگزیر عامل دیگری آنها را به وجود آورده است و این عامل را زمان دانستند. زمان است که آفرینش در آن و در درازای آن روی داده است و همه هستی، از خوبی و بدی و داد و ستم و زیبایی و زشتی آفریده اوست. اما این زمان که خدای یکتا و بی‌همتاست نیرویی است فاقد شعور و عاری از ضوابط

نیکی و پلیدی. نه آغازی دارد و نه پایانی. نه پاداشی به نیکوکاری می‌دهد و نه سزایی به بدکاری. دو نیروی نیکی و پلیدی جاودانه هستند و برخلاف کیش زردشتی رایج که پیروزی اهورا مزدا را بر اهریمن نوید می‌دهد، این دو نیرو همیشه در سرشت همه چیز و همه کس و در همه جا، همیشه در مبارزه‌اند و زمان، پیروزی هیچ یک را بر دیگری نوید نمی‌دهد.

در آیین زردشت در برابر زروانیزم (زمان خدایی) با گذشت زمان دیگر گونه‌هایی پدید آمده است که اشاره کوتاهی برای روشن کردن آن بی‌جا نیست.

کیش زردشت که امروز پیروانی در ایران و هندوستان دارد در مدت سه هزار و پانصد سالی که از پیدایش آن می‌گذرد تغییرات بسیاری کرده است. تا سده بیستم پژوهندگان و اندیشمندان مغرب زمین آیین زردشت را بر پایه اوستا که کتاب آسمانی زردشتیان است و از بخشهای جداگانه‌ای که از مدتها قبل تا پس از اسلام گردآوری و نوشته شده برداشت و معرفی کرده‌اند.

چنانکه اکنون پنداشته می‌شود و برخی آن را از روی شواهد زیانشناسی و مردم‌شناسی، و باستانشناسی یقین می‌دانند این است که تنها اثری که می‌توان به طور حتم به زردشت منتسب دانست سرودها یا حکامه‌های او به نام گاتهاست «Gatha» که دکتر خانلری آنرا «گاهان» ترجمه کرده است. دیگر بخشهای اوستا که یسنا، یسنا، یسنا، یسنا، یسپرد، بندهشن، خرده اوستا، و دینکرت و جز اینهاست از زمان دوران هخامنشی تا زمان خلافت هارون الرشید تدوین شده است. زمان تولد زردشت (زاراتوشتره) را نیز که در دوران پدربزرگ کورش هخامنشی می‌دانستند، امروز اثبات کرده‌اند که بسیار پیشتر از آن بوده و به ۱۵۰۰ تا ۱۷۰۰ سال پیش از میلاد مسیح برمی‌گردد، که هنوز کشوری به نام ایران تشکیل نشده بود. در گاتا که به یقین می‌پندارند گفته زردشت بوده اثری از ثنویت یا دو خدایی، دو نیروی برابر، دیده نمی‌شود و می‌گویند بجز در یکی از آیه‌های آن نامی از اهریمن برده نشده و آن هم به معنای نیروی پلید آمده نه یک خدا با نیروی برابر با اهورا مزدا. پیروان آیین راستین زردشت بهانه‌ای به دست «زروانیست» ها نمی‌دهند که می‌گویند زمان خدایی است که دو خدای پلیدی و نیکی را آفریده است چون که زردشت، اهورا مزدا را آفریننده گیتی و هستی می‌شناساند و راه برگزینی خوبی و بدی را به بشر نشان می‌دهد و اختیار انتخاب را به او می‌دهد که با خردمندی و دانش زندگی کند و کامیاب شود یا به «دروغ» بگردد و مانند «دیوان» بدفرجام و نامراد گردد.

بنابراین پیدایش مکتب زروانیزم را باید در زمان انحراف آیین زردشتی و پس از پیدایش کیشهای سامی یعنی اسلام و یهودیت و مسیحیت پنداشت. زیرا در کیش زردشتی‌ای که از زمان دودمان ساسانیان به بعد مذهب رسمی ایرانیان شد اهریمن خداگونه‌ای است با نیرویی برابر

اهورامزدا و در کیشهای سامی، چنانکه در «Genesis» کتاب آفرینش آمده و یهودیها و مسیحیها آن را پذیرفته‌اند، ابلیس را خداوند آفریده است. در اینجا است که زروانیزم به میدان می‌آید و تضاد و بی‌منطقی هر دو شیوه اندیشه را به مبارزه می‌کشد.

چنانکه می‌دانیم خیام را اگر بزرگترین دانشمند و اندیشمند ایرانی ندانیم دست کم یکی از چند چهره درخشان فرهنگ ایرانی است که در علوم ریاضی و هیئت زیانزد سراسر جهان متمدن بوده است. عمر خیام در پزشکی و لغت و فقه و تاریخ و فلسفه چنانکه رسم حکمت زمانه بوده نیز دست داشته و نامور بوده است. اما شأن خیام شاعر و هنرمند و سخنور که سراینده رباعیات است تا میانه سده نوزدهم شناخته نبود. در شرح حال و زندگی و آثار او، نویسندگان و شارحان ایرانی، گفتنی داشته‌اند اما چنانکه باید و شاید از رباعیات بی‌مانند او ذکر چندانی به میان نیاورده‌اند. اگر بگوییم که علت این بی‌اعتنایی به معرفی شعر خیام که گویای فلسفه او درباره هستی و نیستی و تجلی‌های دیگر زندگی است، عمدی و معلول تعصبات خشک یا پروای تکفیر بوده به کجراه یا بیراهه نرفته‌ایم.

خیام دانشمند و اندیشمند، نه از روی ایمان موروثی یا سوداگری، که با منطق و تعقل به جهان و هستی می‌اندیشد و بی‌پروا احکام فلاسفه جزمی را باطل می‌شمارد و آشکارا و بی‌پرده آنها را وا می‌زند. درباره فلسفه خیام نسبت به هستی و نیستی و ناپایداری زندگانی و راز ناگشودنی آفرینش و بیهودگی و پوچی ادعای «آنانکه محیط فضل و آداب شدند در جمع کمال شمع اصحاب شدند / ره زین شب تاریک نبردند به روز گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند». و دم را غنیمت شمردن و با شادکامی و بی‌خبری زندگی کوتاه و شتاب آلود را گذراندن سخن بسیار گفته و نوشته شده است. اما آنچه ناگفته مانده، همانندی اندیشه او با فلسفه زروانیزم است. به گمان نزدیک به یقین خیام این شیوه اندیشه را می‌شناخته و بر اثر آن از فلسفه الهیات مذاهب سامی و زردشتی رو برگردانده است. شاید هم خود او به تجربه و از روی تعقل و پژوهشهای علمی به این نتیجه نرسیده بوده است. به هر حال در نزدیکی افکار او با زروانیزم گفتنی بسیار است.

چنانکه می‌دانیم دهر به زبان عربی یعنی زمان. هر چند امروز و در زبان فارسی دهری به معنای کافر به کار برده می‌شود و خیام را مخالفانش دهری می‌خوانده‌اند که به معنای کافر و بی‌دین بوده است، اما رابطه معنای راستین واژه دهر که زمان باشد می‌تواند راهبر دهری بودن او، یعنی گرایش او به آیین زمان پرستی یا زمان خدایی که راز آفرینش را به زمان بی‌کرانه خواست می‌دهد دانست.

این زمان که «او را نه نهایت نه بدایت پیداست» زمان تقویمی که بر پایه گردش زمین به دور خورشید قرار گرفته باشد نیست. زمانی را که زروانیست‌ها آفریدگار می‌خوانند در «دینکرت» اوستا با زیبایی شاهزاده‌ای توصیف شده است:

«زمان پاک و بیکران است، نه آغاز و نه پایان است و با اینهمه مبدا همه چیزست. بر چیزی واقع نیست و همه چیز واقع از اوست. مبدأ نیست اما خود مبدا همه چیز و سرچشمه همه علل ثانوی است. چون زمان است ذاتش بر دوام است و چون فضا است مکان همه آفرینش است که بی آن آفرینش ناممکن بود. زمان منشاء آفرینش است و مطلق است. او بوده و خواهد بود. فرتوت نمی شود، نمی میرد، دردمند نمی شود، فساد نمی پذیرد، چیزی و کسی را یارای چیرگی بر او نیست و هیچ کس از ازل تا ابد نمی تواند به حریم او تجاوز کند و فرمانروایی او را بر ملکوت ویژه اش براندازد. این ملکوت او همان هستی است. زمان که خود فضا نیز هست لایتناهی است و هیچ چیز جز او لایتناهی نیست. فضایش نامحدود و ذاتش بی مرز است. همه جا هست و هیچ جا از وجود او تهی نیست. او آن چیزی است که بی آن هیچ چیز در آغاز نیست. هیچ چیز بی او و جدا از آن نیست. و چون بیکران است قابل فهم نیست. هیچ عقلی قادر به درک او نیست. از این رو عقل خود او هم قادر به فهم خود نیست. از آنجا که بیکران است، ذاتش برای خود او درک کردنی نیست. بر ذات خود آگاه نیست زیرا بیهوده است بگوییم او ذات نامتناهی خود را به کمک عقل نامتناهی خود درک می کند. غلط است اگر بگوییم ذات او لایتناهی است و عقل او نیز لایتناهی است، بنابراین با عقل بیکران خود ذات بیکران خود را درک می کند. زیرا عقل چیزی را از چیزی می تواند استنتاج کند که آن چیز در محدوده عقل و قادر به فهم آن باشد. از این رو زمان نه برای عقول آفریده شده و نه برای آفریدگار آن قابل درک است. به راستی هیچ تصویری درباره آن نمی توان کرد زیرا بیکران است بجز اینکه او هست و معلول نیست و علت نخستین آن هر چه هست، هست.»

اینک چند رباعی از رباعیات خیام که گویای روشنی است از اندیشه او درباره افسانه آفرینش که در کیشهای سامی آمده و داستان اهورا مزدا و اهریمن که ساخته ذهن بشر در اوستای زردشتی هاست و گوشه ای از ذهنیات او را درباره زروانیزم نشان می دهد. در زیر می آوریم:

دوری که در او آمدن و رفتن ماست	او را نه نهایت نه بدایت پیداست
کس می نزد دمی در این معنی راست	کین آمدن از کجا و رفتن به کجاست

این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت	کس نیست که این گوهر تحقیق بسفت
هر کس سخنی از سر سودا گفتند	زان روی که هست کس نمی داند گفت

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من	این حرف مصمانه تو خوانی و نه من
هست از پس پرده گفتگوی من و تو	چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من

از بسافته وجود ما پودی کو
می سوزد و خاک می شود دودی کو

از آمدن و رفتن ما سودی کو
در چنبر چرخ جان چندین پاکان

صد بوسه مهر بر جبین می زندش
می سازد و باز بر زمین می زندش

جامی است که عقل آفرین می زندش
این کوزه گر دهر چنین جام ظریف

قومی به گمان فتاده در راه یقین
کی بیخبران راه نه آنست و نه این

قومی متفکرند اندر ره دین
می ترسم از اینکه بانگ آید روزی

در جمع کمال شمع اصحاب شدند
گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند

آنانکه محیط فضل و آداب شدند
ره زین شب تاریک نبردند به روز

از روی حقیقتی نه از روی مجاز
رفتیم به صندوق عدم یک یک باز

ما لعبتکائیم و فلک لعبت باز
یک چند در این بساط بازی کردیم

شادی و غمی که در قضا و قدرست
چرخ از تو هزار بار بیچاره ترست

نیکی و بدی که در نهاد بشرست
با چرخ مکن حواله کاندر ره عقل

جیحون اثری ز اشک پالوده ماست
فردوس دمی ز وقت آسوده ماست

گردون نگری ز قد فرسوده ماست
دوزخ شرری ز رنج بیهوده ماست

این راه دراز را رسیدن بودی
چون سبزه امید بردمیدن بودی*

ای کاش که جای آرمیدن بودی
یا از پس صد هزار سال از دل خاک

سن خوزه، کالیفرنیا، سپتامبر ۲۰۰۱

* برای نوشتن این گفتار کوتاه از بررسی کتابهای بیشماری از جمله کتاب مقدس (عهد قدیم و عهد جدید) استفاده شده و بخش مربوط به زروانیزم از کتاب پروفیسور R.C. zehner بنام: *Zervan, A Zoroastrian Dilema* استنتاج شده و بخش مربوط به زرنوشتره از کتاب زردتشت نوشته آقای جلال آشتیانی برداشت شده است. بخشی را که آقای Zehner از دینکرت از زبان پهلوی به انگلیسی ترجمه کرده بود، من از انگلیسی به فارسی برگردانده‌ام.